

* * *

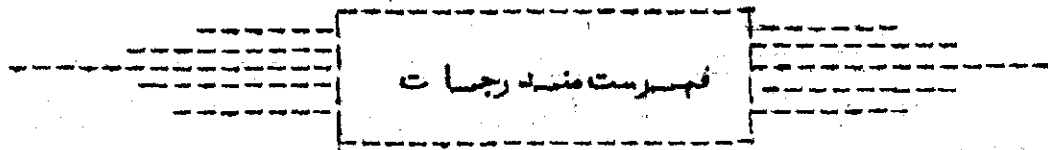
((آهنگ بدیع قیل از انتشار تصویب محفل مقدس روحانی طهران میرسد))

* * * * *		
* آهنگ بدیع *		
* از انتشارات کمیسیون نشریه لجنه جوانان بهائی طهران *		
* وجه اشتراك *		
۱۲۰ ریال	۱۶ شماره	سالانه
۹۰ ریال	۱۰ شماره	ده ماهه
۴۵ ریال	۵ شماره	پنج ماهه
* * * * *		

اعلان

- ۱- نشریه آهنگ بدیع هر ماه بهائی يك شماره در حدود بیست صفحه منتشر میشود از کسانی که مایلند با اشتراك آن میباشد متنش است تقاضا و وجه اشتراك خود را با تعیین آدرس کامل توسط لجنه جوانان بهائی طهران و یا صندوق مکاتیب آهنگ بدیع ارسال فرمایند .
- ۲- کلیه ضعائم و جزوات و کتب که از طرف این مجله چاپ و منتشر میگردد یا تخفیف قیمت در اختیار مشترکین محترم قرار خواهد گرفت .
- ۳- خوانندگان عزیز که مایلند یا مکاتبه نموده و در تهیه مطالب و مقالات این مجله شرکت نمایند میتوانند مقالات خود را با آدرس که ذیلا تعیین شده است ارسال دارند .
 طهران سرای حاجی رحیمخان - شرکت نونهالان آقای فواد احمد پیسور
- ۴- مقالات وارده مسترد نشده و هیئت تحریریه در حاك و اصلاح آن مختار است .

هیئت تحریریه



۱ - نامه دوم	صفحه دوم	
۲ - جامعه جوان بهائى	صفحه سوم	آقای عباس شاهقلى
۳ - صلح	صفحه چهارم	آقای مهندس عباس شهیدزاده
۴ - جناب مبلغ یا حضرت روح الله	صفحه ۵ و ۶ و ۷	آقای روح الله مدیر مسیحائى
۵ - ادبیات	صفحه ۹	از اشعار جناب عندلیب
۶ - وقایع شمع ۱۰۰	صفحه ۹ و ۱۰ و ۱۱	آقای ابوالقاسم فیض
۷ - مشهورات ما (اخبار)	صفحه ۱۲ و ۱۳	ا - م - (شاهد)
۸ - بیاد روح پاک مظفری نژاد	صفحه ۱۴	م - ث (پزند)
۹ - آداب معاشرت	صفحه ۱۵	
۱۰ - مصاحبه با جناب عبد الصمد	صفحه ۱۶	ا - م (شاهد)
۱۱ - برای کودک کان - فرداد وساعت	صفحه ۱۷	ترجمه آقای سیروس توفیق
۱۲ - نهنگ آتش	صفحه ۱۸ و ۱۹	آقای اشراق خاوری
۱۳ - بنیه مقالات	صفحه ۲۰ و ۲۱ و ۲۲	—
۱۴ - شنیدنیها - مسابقه	صفحه ۲۳	—

----- خوانندگان عزیز -----

در شماره قبلی این مجله اغلاطی چند در طبع مشاهده شد که بنهایت باعث تا سفاسته‌ای چنانچه
 خاطر آن عزیزان مستحضراست انتشار چنین مجله بی سابقه‌ای با عدم وسائل لازم و گستره موانع موجود همچنانچه
 مشکل و دشواری است. و البته همانطور بگذرد شمار قبلی نیز اشاره شد امید است من بعد این نواقص برطرف
 شد هویه بهترین وجهی در دست رس عموم قرار گیرد. و اما راجع به مطالب و مقالات و غیرتدوین و تنظیم آن
 با وجود بکته نهایت دقت بعمل آمده و با نظر متخصصین مطبوعات و نشریات انجام پذیرفته است
 مع ذلک تفاسیر دریم نظریات و انتقادات استعفیة خود را از ما دریغ نفرموده و یاد رس مجله ارسال فرما
 البته جانب اختصار را مراعات نمود و از ارسال پیشنهادات غیر عملی خود داری خواهید فرمود.

----- خوانندگان عزیز -----

بنا بر متناهی عدای از شرکت کنندگان در مسابقه انجیلی که در شماره اول درج شده بود
 مدت فیون جواب های مسابقه مزبور را یک ماه امری تمدید می نمائیم و نتیجه آنها در شماره
 چهارم اعلان خواهیم نمود - همیشه تحریریه



" هو الایسی " ای سرگشته صحرای عشق . چون نیسائم
 صبحگاهی در ریاض قلوب احبای الیسی مرور نما . دلهارا
 یمنایجان بیاد جانان زند کن و جسم هارا بفتح حیات
 ذکرملیک اسما و صفات روان بخش . نعرهای یزن و فریادی
 از دل برآر . چو گانی بگیراسی . تاز . گوش یزن . نفس ای
 آغاز کن و ترانه ای ساز نما . با تفتح حق در معمازشو . واوازی در
 افاق در افکن . جوش یزن . شوری بیفکن . پیرهن چاک کن و چون گل
 صد برگ خندان در این گلستان جلوه ای نما . تانس باقی است وقت
 راغنیمت شمرو جان در راه جانان بسپر . عمرها بسراید و جان هایللب آید . جز
 زیان و خسران چیزی نماند و حکمت را از دست مد عزیز امیزان است ع

 * یك نسامه *

(بقیماز شماره قبل)

مهریان من

گفتم که امسال جامعه جوان را در این سامان شوری دیگر رسراست و سوزی دیگر دل . چون شمع میان
 گریه خندانند . چهره افروخته . سینه سوزانند . دانی که ز فیض عشق حق چونند . همچنان غنچه شاداب
 و گلگونند که دهان پر خند و نهان پر خونند . چون بیاد آرند که این بیان شد کرفشان را روی بد این است
 که " بوم بوم نهضت و قیام عاشقانه جوانان است " از شوق و وله برافروزند و شور و وله در اندازند و یانگ و هلملمه
 برافرازند . و چون بخود نگرند که از گاه که ترند " سراپا گهند و خاک رهند " سرازخجالت بگیریان برند و سوشك
 حرمان بد امان یارند . مهریانا - هر که نسوزد . نکتة عشق نیاموزد . رنج ناپرد . گنج وصل نخشد و زد .
 در مندان راست که مرهم برد اغ جان نهند و در کشان راست که هر دم رطل گران دهند . . . شاید پرسش
 که نهضت جامعه جوان را در بدینه طهران چگونه تعبیر میتوان کرد . مثلی شیرین تراز عملی باید تا پر تحقیقت
 بر تو بنماید : " رهروی در بیابان از دوشین ، بخواب نوشین رفته بود . عنم رحیل از دل . بد رکود . . . یاد سیبیل
 از سر بیافکند . ناگهان یاد سحر پروی گذر کرد . دید . از خواب چون شکر بگشود و این ترانه قدس از نای صبا
 شنود : کاروان رفت و تود رخواب و بیابان در ریش کی روی . ره ز که پرس . چه کنی . چون باش ؟
 اشک حسرت برگونه در وید و آه ندامت از سینه کشید و بیرهن تا بد امن در وید . . .
 جامعه جوان نیز سالیانی در از بود که خویش خواب ناز بود . بخاطرند است که هنوز قطع مرحله پیش نکرد . ره
 بسرمزل خویش نبرد . نیشنند ید . نوش نچشید . بخاطرند است که اگر جامعه جوان بر نخیزد و جوش
 و خروش از دل و جان نیانگیزد . چشم امید از دل گران توان داشت . دید . چو منتظران . بر این و آن . نگسران .
 چه توان دوخت . دوست من - جامعه اگر بد آنچه . ارد فناخت نماید . نرونی طلب نکند . راضی از
 خود بود . نظرا عیب خویش بر بندد و رنج از هر چه پیش برتاید . چه تمنای محال است که بر قلل آرزو بر آید و
 بگردن از فخر پهلوزند . " طیب عشق مسیحایم است و مشفق لیک است چو در د رتو نبیند کرا و ایکند "

۱۰. خیمه منظم الهی | جامعه جوان بهائیان | توانند در خارج از جامعه
عظیم است جمیع | افراد جامعه باید متناسب مأموریت جامعه تسریع شوند | زیست نمود موخر است
۱۲. حزب عالم را فرا | بقیه از شماره قبیل | گریزند حال باید دید که
گرفته و خواهد گرفت | روز روز شماست و هزار
"لح گواه شما بر نصرت امر فریاد نمائید و بیست خیر"
"افند و قلوب اهل عالم مشغول شوید باید از شما"
"ظواهر شود آنچه که سبب آسایش و راحت بیچارگان"
"روزگار است . کمر همت را محکم نمائید شاید پندگان"
"از اسیری فارغ شوند و با آزادی برسند"
در شماره گذشته تعریف جامعه را دیدیم و بنابر
تعریف مذکور مشاهده کردیم که اولاد رهبر جامعه
"احترام و اطاعت از اصول تشکیلاتی امر است قطعی"
ثانیاً پیروی از این قواعد و اصول نه تنها باعث قوام
و دوام جامعه است بلکه وسیله حفظ و حراست هر
یک از افراد آن نیز میباشد ثالثاً افسر ارادتمند

جامعه امر مأمور چه اقدام در عالم بشریت است جمال
اقدام اینها چنانچه که ما لاجلی در کتاب عهدی با یمن
خطاب اهل عالم را مخاطب نمودیم میفرماید
"مقصود این مظلوم از حمل شدائد و ایالات و انزال آیات
و اظهار بینات اخمد ناراضغینه و بغض بود که شاید
افاق افند و عالم بنور اتفاق منور گردد و با سببش
حقیقی فائز گردد . . . ای اهل عالم مذهب الهی
از برای محبت و اتحاد است او را سبب عداوت و
اختلاف نمائید" پس مأموریت اصلی جامعه بهائیان
وحدت عالم انسانی است و مسیر حرکت عمومی و جهت
اصلی جامعه بهائیان باید بطرف اتحاد و محبت
اهل عالم باشد پس هر یک از افسر ارادتمندان جامعه ای
(بقیة رصفحه ۱۳)

از همت یلند بجائی توان رسید و "وادی عشق با مرکب در دست" توان برید . فایده هر چه هست نباید بود و از
دامن کمال دست نیاید گشود . هر که آرام است . بیاید گفت که خام است و آنکه بزلطف پریشان آشفته نیست
جز خسته نیست . . . یاد داری که جامعه جوان چه آرامش داشت گوئی طرب و رامش داشت . در تشکیلات
جوانان جنبش نمایان نبود . در تمام سیسات آنان جوشش رخ نمینمود . یا نقد کس زبان نمیکشید . از
حسن و عیب کس نشان نمیکرفت . در نهضت و تقدم کس سخن نمیکفت . از آنانکه "خبر شدند" خبری بساز
نمیامد و از "سوختگان" و اهل درد "نگر آواز نمیامد" یاد داری که احتفالات جوانان گرم بازارند است .
ذوق و ادب و علم و هنر خریدارند است . برگزین تبلیغ آنان جز گلی چند نمود از نبود . در تشکیلات جامعه
جوان و مسعتی چندان پیدا از نبود . "آهنگ بدیع" آوای ملیح در گنبد و ارض انداخت . نشریات پیاپی
چون سفر لیریز میسر سرشار نمیکشت . . . اما در این سال ؟ پنداری که جامعه جوان یا شک دید .
ره خواب میزند . بچشم خواب آلود آب میزند . افسوس گمان از آنچه رفته یاد میکند . عهدی تازه بچیران
گذشته بنیاد میکند . . . مرا امید است که این پیمان بیاید و بر پیمان طرح سه ساله "لجنه جوانان کاخ یلند
برآید که از یاد و باران گزند نیاید
محبوب من - گرچه این مکتوب پیاپی میبیم . اما از هزار شک
نکته فزون نگفته ام و از عهد و وصف بیرون نرفته ام . تو خود حدیث مفصل از این مجمل توانی خواند
هنوز این همه طلایه تا از آن روز بیروز است که در این ایام داد روشن و دلغروز است . هنوز اینهمه شکوفه های
از آن بهار شکفته است که در این روزگار شکوه از نهفته است . "جانث خوش یسار" "مهریان"

صلح

کشف یخب اتمی

بقلم آقای شهید زاده
تعالیت هذه القوة الهندیة سیما لد افعة الساریة
فی حقایق الكائنات (الرجح نوروز ۰۲ ایدیغ
یفیه از شماره قبیل

نقل از جریده
لا بورس ازیپ سین (پورس مصری) شماره
۲۶۵ مورخه سه شنبه ششم نوامبر ۱۹۴۵

((هفتاد سال قبل کشف یخب اتمی د رایران پیشگوئیس
شده است .

بیشی - هفتاد سال قبل نیوتی د رایران واقع و بموجب
آن کشف یخب اتمی پیش بینی شده است .
لا اقل ادعای جامعه بهائیان که د نظرشان وحدت
عالم انسانی جواب مشکلات عصر حاضر است اونست .
عقاید ان یخب اتمی را تحقق اندازات از -
بهاجت بیاء الله سنا نند که بیان نموده " اسپس اب
عقلی فریاد زارین بوجود ولکن از انکد هو عقول مستورو
انی اسپس اب است کفاد راست برتیدیل هوا ارض -
کشف یخب اتمی هلاکت .

باین مقصود نمود هو برای وضع ینهان صلح یوسیله وسایط
وايجاد فرار اد های بین المللی مقدم شدند د
سال ۱۸۶۸ اینا بدعوت نیکلایدوم امپراطور روسیه
تا سیس کنفرانس شد که تمام اطالعهد را اطراف شرایط
تحدید اسلحه بعمل وسپس تشکیل کنفرانس لاهند ر
۱۸۹۹ اگر د یعد نیز مجمع د یگری د رسال ۱۹۰۷
د ر لاهه منعقد شد د رایین کنفرانس ۴۴ مملکت شرکت
کردند .
اگرچه این مجامع نتوانستند مانع جنگ هائل ۱۸
۹۱۴ ایشوند مع هذا مجمع د ائیس لاهه یافس مانند
وکمک های شید یانی برای حل اختلافات یوسیله
میانچی گری نمود و پس از ظهور جنگ عالمگیر اول قرن
بیستم مجمع اتفاق ملل وصحبت اینقبیس مجامع ورد
زیان شیخ وشاب گرد بد و هر روز صحبت از تشکیل محفل
ومجلسی برای این منظ ورمیان آمد از قبیل کنفرانس
۹۶۸ که ینام معاهده (ایران گلوه) معتمد و
است و (مملکت بدان پیوستند .

یفیه د صفحه (۲۱)

یشتن وید صدای مظلوم را و صلح اکبر تمسک نمائید
د رسال ۱۸۴۷ برای اولین بار مجمع د رلند ینام
مجمع د وستداران صلح تا سیس شد که مقصد آن -
تشکیل کنگره های بین المللی بمنظور انتشار اصول
صلح عمومی بود . این مجمع یعد د ۱۸۴۸ د رلند
د رسال ۱۸۴۹ د ریاریس و ۱۸۵۰ د فریاز کنسفرت
و ۱۸۵۱ د رلند د مجد د تشکیل و از آن روز یعد
فواصل کم و بیش د ریلد ان مختلفه تشکیل شد علاوه بر
این مجامع د یگری از قبیل اتحاد به بین المللی صلح و
موسسه صلح (نیل Nobe) ۱۸۹۶ و (کارتری
Carnegi) ۱۹۰۳ تا سیس یافت . د و ن مختلف کمک
باین مقصود نمود هو برای وضع ینهان صلح یوسیله وسایط
وايجاد فرار اد های بین المللی مقدم شدند د
سال ۱۸۶۸ اینا بدعوت نیکلایدوم امپراطور روسیه
تا سیس کنفرانس شد که تمام اطالعهد را اطراف شرایط
تحدید اسلحه بعمل وسپس تشکیل کنفرانس لاهند ر
۱۸۹۹ اگر د یعد نیز مجمع د یگری د رسال ۱۹۰۷
د ر لاهه منعقد شد د رایین کنفرانس ۴۴ مملکت شرکت
کردند .
اگرچه این مجامع نتوانستند مانع جنگ هائل ۱۸
۹۱۴ ایشوند مع هذا مجمع د ائیس لاهه یافس مانند
وکمک های شید یانی برای حل اختلافات یوسیله
میانچی گری نمود و پس از ظهور جنگ عالمگیر اول قرن
بیستم مجمع اتفاق ملل وصحبت اینقبیس مجامع ورد
زیان شیخ وشاب گرد بد و هر روز صحبت از تشکیل محفل
ومجلسی برای این منظ ورمیان آمد از قبیل کنفرانس
۹۶۸ که ینام معاهده (ایران گلوه) معتمد و
است و (مملکت بدان پیوستند .

بِقلم آقای روح الله

* (جناب مبلغ) *

مدیر مسیحائیس

* () *

* (حضرت روح الله) *

حضرت روح الله در سنه ۱۳۰۱ در تبریز متولد شد
 گردید پس از آنکه کم‌رشد نمود مقدمات تحصیلات
 را نزد پدر بیاموخت و به مطالعه کتب امیری پرداخت
 طولی نکشید که بر اثر مساعی پدر و استعداد خدا
 داده خویش کتاب مستطاب اقدس و ایقان و مفدا
 زیاده از الواح حضرت بهاء الله را حفظ نمود.
 با وجودیکه طفل بود اکثر
 اوقات خویش را بمطالعه
 آثار امیری میگذرانید بهمین
 جهت محبوب القلوب شد
 و در انظار خویش و بیگانگان
 جلوه ای خاص نمود.
 پدر و طفولیت اشتیاق تامس
 عبادت داشت و هر صبح
 نماز و مناجات میخواند و هر
 سال ماه صیام روزه میگردید
 دیگران او را منع میکردند
 که توطیلی و هنوز یحسد



بلوغ نرسید، ای این همه عبادت برای چیست گوش
 بحرف احدی نمیداد و دائما بخدا ای خویش
 را زونیا زمینمود. تقریباً هشت ساله بود که پدرش
 عنم تشرف بساحت اقدس نمود و او را نیز با خود ببرد.
 روزگاری بقیص لقا فائز بودند جناب ولی الله خان
 و رقا از قول پیرا در ارشد خود میزاعزیز الله خان و رقا
 حکایت میکند:

در اوقاتی که در قاورج الله در مساحت اقدس مشرف
 بودند روزی کسالتی عارض وجود اطهر جمال اقدس

لبس کردید.
 پورقا فرمودند نسخهای از برای من بنویس عرض
 کرد طبیب جمیع امراض هیکل مبارک است چگونه
 من چنین جنسارتی عظیم تمام ولی چون ا
 بود اطاعت کرد.
 شب انروز جمال قدم جلت نشانه و رقا را بحضور
 مبارک احضار میفرمایند چون مریض از ملاقات
 طبیب خویش سرور میشود این بود که امشب
 شما را احضار نمودم و بعد خطاب پورقا میفرمایند
 در وجود ایش است که ما اثرات را کسری
 از الواح یا کسیر اعظم تعبیر کردیم این آیت
 در هر شخصی که ظاهر شود جمیع حرکات و سکنات
 او در عالم نافذ و موثر است در حضرت روح
 ملاحظه نمائید که بیهود آن وجود مقدس را
 اسیرین از وارد آوردن انواع صدمات بصلیب
 آورختند و آنحضرت را با کمال مظلومیت شهید
 نمودند این اسیری و شهادت در نظر آنها بیسه
 در جغای بی اهمیت بود که حتی در تواریخ
 بیهود نگری از آن نشده است ولی چون این آیت
 در وجود حضرت مسیح بود در زیر خاک نماند
 ملاحظه نمائید که چه اثرات عظیمی در عالم بر
 است. . . میگویند حضرت مسیح حالت معاشرت
 یا حمقانند است و همواره از مردمان احق فرار میکرد
 ولی نظر با قاکبید که یا چه رافت و مهربانی با جمیع
 طبقات نفوس معاشرت میکند فکر کنید این وجود
 چه اثراتی در عالم خواهد نمود در این وقت
 جناب و رقا بروی پاهای مبارک افتاده بر جانمود
 (بفیه در صفحه مقابل)

خوآنندگان عزیز

مسطور ذیل دنیا له شرح حال حضرت روح الله استکه اشتیاهادر
موقع تالیف از قلم افتاده - استعداده اربم که فیل از شروع بصفحه (۷)
اینقسمت را مطالعه نموده و غفلت مزبور را عفو فرمایند :
(داشت حضرت عبدالبیها* ر حاشیه همان عریضه مطری بدین
مضمون مرقوم فرمودند " الحمد لله در مدت قلیله ترقیات عظیمه -
نموده ای امیدم اثر قلم تو در عالم انشاء اثر قلم اعلی گردند)
جناب ورتا پس از ملا حظہ این عبارت بسجده افتاده و اظهار
داشت پسری که از حضور جمال مبارک رجا نمودم یا من شهید
شود همین است زیرا هیچ قلم اثر قلم اعلی را نخواهد داشت
جز قلمی که یا خون ینگارش بود ازند .
یاری حضرت روح الله مدتی در تبریز ماندند و هر روز آتش یخزل
و عداوت جدّه اسنسیت یا امر الله شدله ورتا میگردد تا بجائی که
علماء را تحریک نمود که حکم قتل آنانرا صادر نمایند .
لاجیم جناب ورتا یا پسریطرف زنجان حرکت کردند زنجان آثار
عظیمماز این طفل یظهور رسید بدون هیچگونه بیمی در رجاسنس
علماء صحبت از ادعای اهل بیها* بمیان میاورد و کاملاً نمیتوانست
از روی احادیث و آیات)

(بقیه از صفحه قبل) که خود و یکی از اولادش در سبیل " آفا " شهید شوند جمال مبارک باو وعده دادند که بارزوی خویش نائل میشوی هنگام اقامت در ارض اقدس جمال قدم نسبت بروح الله عنایات لاتحص میفرمایند و بواسطه ذوق سرشاری که تبلیغ امرالله داشته است او را بجانب مبلغ ملفب مسمی سازند .

طرز رفتار و گفتار حضرت روح الله در ارض اقدس - محیر العقول است و تا کسی مؤمن نباشد باینکه بهار الهی باران نیست ن ریانی اینگونه از هسار بوجود میآورد هرگز باور نخواهد نمود که اطفالی - دوازده ساله آناری بظهور رسد که از مردان هفتاد ساله توقع ظهور آنرا نمیتوان داشت . و جنس اب عزیزالله خان نقل نموده است که روزی یاتغاسق حضرت روح الله بحضور حضرت ورقه علیاد رحالیکه مشغول یافتن چیزی بودند مشرف شدیم حضرت - ورقه علیاستخوان نمودند که در ایران چه میکردید اخوی " مقصود حضرت روح الله " جواب داد - تبلیغ امرالله فرمودند هنگام تبلیغ چه میگفتید - عرض کرد میگفتم خدا ظاهر شده است حضرت ورقه علیاپس از مدتی لب بدندان گزیدن فرمودند همینطور بیان مینمودید عرض کرد البته اگر کسی را میشناختم که دارای گوش شنواست همینگونه بیان مینمودم فرمودند چگونه میشناختی عرض کرد از چشمانشان میشناختم فرمودند چشمان مرا ببین که ایگوش شنوادارم یانه حضرت روح الله مدتی خیره بچشمان حضرت ورقه علیانگریسته و سپس عرض کرد شما خود تصدیق دارید در گوشه ای از اطباق یدیع الله وضیا الله اخوان حضرت عید البها - مشغول مشق خط بودند حضرت ورقه علیا فرمودند

برو بچشمان آنان نگاه کن به بینم میشناسی حضرت روح الله چنین نمود و پس از دقایق - معدودی بازآمده عرض کرد " بزحمتش نیمازید " . . . و همچنین گوید وقتی آسید جلال پسر سلطان الشهدا کلمه نالایقی بزبان راند حضرت روح الله با سیلی چنان برگوشت زرد که سیل خون از بینیش جاری شد اطفال شکایت او را پیش پدید بردند روح الله از ترس اینکه میآید او را مورد بازخواست فرار دهد به تعجیل خود را ببیت مبارک رسانید و با طاق حضرت مولی الوری ارواحنا لترپته القداد رحالیکه مشغول تحریر بودند داخل گشت فرمودند روح الله بنشین .

از طرف پدیدرس از شنیدن این ماجری بجستجوی پسر پرخاست ولی بعد از تفحص بسیار او را در حضور حضرت عید البها یافت نخواست داخل شود با سراز بیرون اشاره کرد که بیا اوهم با سر جواب داد نمایم این عمل جلب نظر هیکل مبارک رانمود فرمودند روح الله چرا سرتکان میدهی عرض کرد پدید رجحه اینکه چنین حرکتی از من سرزده است مرا با اشاره بیرون مظلیم تاتیبه کند و من با سر پاسخ میدهم که نمایم حضرت مولی الوری و رقا را احضار نمود و باو فرمودند من بعد بهیچوجه حقیق نداری یا روح الله بخشونت رفتار نمائی ازان بیعد پدید سر را ببینهایت معزز و محترم داشت احترام فوق العاده در باره او و مجری نمود .

حضرت روح الله هنگام تشریف گاه گاه خطی نوشته بود بحضور حضرت عید البها تقدیم مینمود بسیار او را تحسین میفرمودند و مراجعت از ارض اقدس پس از ورود بخیبر بزرعریضه ای بخط خود نگاشت و بحضور حضرت عید البها ارسال (بقیه در صفحه بعد)

(بقیه از صفحه قبل) ادامه پرهان نماید .

روزی باتفاق برادر خود جناب عزیزالله خان در - زنجان قدم میزدند یکی از مجتهدین که سوار بر خری بود ایشان رسید و از جناب عزیزالله خان سئوال کرد شما پسران که هستید حضرت روح الله پاسخ داد پسران میرزا و رفا پسرید استان چیست جواب داد عزیزالله و روح الله مجتهد اظهار داشت عجب اسم بزرگی روح الله نام مسیح بود مسیح مرده زنده مینمود حضرت روح الله در -

نهایت ادب با بیانی طبع فرمود استدعا دارم قدری الاغت را آهسته برانی تماشا کرده کسی که چگونه همچون مسیح ترازنده مینماید مجتهد پس از استماع این کلام مبهوت گشت و گفت توفینسا بچه باین هستی و سخن گفتن با تورو انبیا شد الاغش راتند نموده بسرعت از نزد آنان گذشت مختصرانکه حالات حضرت روح الله در زنجان سیب عبرت خویش و بیگانه گردید .

هنگام یلوی علماء در زنجان و چپاول اموال احیاب بدست اشراغلاء الدوله حاکم زنجان مجلس فراهم آورد تا جناب و رفا با علماء در باره شریعت حضرت بهاء الله صحبت نمایند و حق از باطل تمیز داده شود و در ضمن روح الله رانیز مآذون داشت تا در تائید بیانات پدید رسخن گوید حضرت روح الله چنان بیبان فصیح و بلیغ استدلال نمود که جمیع حاضرین مبهوت گشتند علاء الله و الله اظهار داشت آبا طعز بیان و گفتارهای فصاحت از طفلی در وازده ساله معجزه نیست ؟ علماء چون عاجز از جواب گشتند آند و را تکفیر نمودند علاء الله و الله ناچار آمد باینکه جناب و رفا را پسر پشم پسران حرکت دهد . رفتار مستحفظین در زمین راه نسبت

باتان در نهایت خشونت بوده است معروف است که خرچین زیر پای روح الله را وقتیکه در زیر غسل و زنجیر بوده بینهایت بلند نمودند تا در زحمات باشد جناب و رفا مستحفظ فرمودند قدری خورچین را پائین بیاورتا او استراحت نماید و او برعکس عمل نمود و خورچین را بالا آورد گوئیس این عمل نمکی بود که بر ریش درون جناب و رفا پاشیده شد بی اختیار از سوز دل او رانفت کرد و پس از نفرین کردن پشیمان گشت فرمود حسین (۱) جمال مبارک حاضر و ناظر است و ما آنچه از او بخواهیم برای ما مهیا میکند دیگر نفرین کردن مناسب این مقام نیست . هنوز چند قدمی فراتر نهادند بودند که آن مستحفظ بر سر چشمای که در همان محل واقع بود آب بپاشامید و بدل درک شدیدی مبتلا گشت او را سواره بغزویین رسانیدند و در همان جا جان بجان آفرین تسلیم نمود . پس از این واقعه مستحفظین را حیرت دست داد و رفتارشان نسبت بانان تغییر نمود بقسمی که خواستند تاغل و زنجیر از حضرت روح الله بردارند ولی او قبول ننمود و فرمود که شما نوکرد ولت هستید و حقوق میگیرید تا بدقت رفتار نمائید ما را باغل و زنجیر تحویل شما دادند شرط صداقت اینست که بهمین حال تحویل دهید .

جناب حاجی میرزا حسینعلی در بهجت الصد و آورده است که روح الله در زمین راه بی نهایت خوش بود و دائما بتلاوت الواح و مناجات مشغول بود ما است . بقیه در صفحه تاویل

(۱) آقا میرزا حسین زنجانی از همراهان بهائیان - جناب و رفا و روح الله بوند هوتا ریخ هم در باره شرح زندگانی آنان نگاشته است که هنوز بطبع نرسیده و نسخه های خطی آن در دست احیای موجود میباشد .

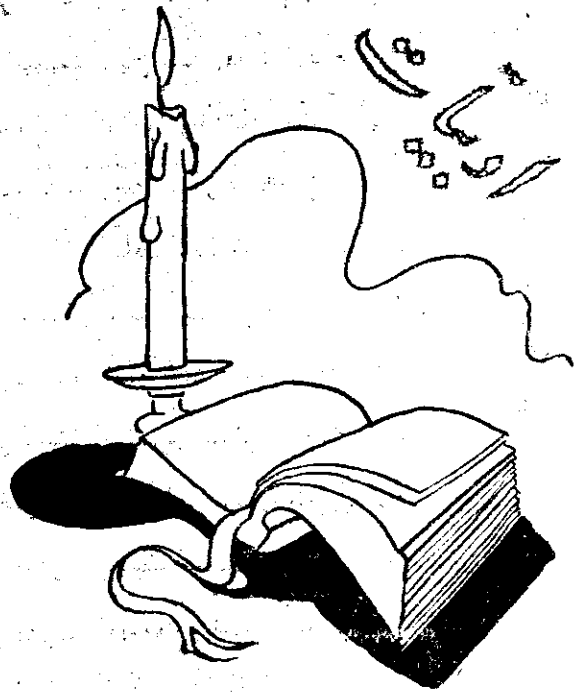
(بقیه از صفحه قبل) پس از ورود بظهران مطابق
 دستور قبلی در منزل برادر علاء الدوله مسافر
 گردیدند اکثری از رجال دولت بصرای مشاهده داشتند
 و انجذاب حضرت روح الله بمنزل برادر علاء الدوله
 رفته و زیارت تحسین و تعجب گشودند مدتی در آن
 منزل اقامت داشتند تا اینکه حاجب الدوله بدو
 اجازه صاحب خانه آنان را در رحیم خانسه دولتی
 زندانی کرد. این هنگام چون مصادف با اتمام نیمه
 اول قرن سلطنت ظالم عجم یعنی ناصرالدین شاه
 بود لذا مقرر گشت که در طهران هفت شبانه روز
 مجلس جشن و سرور برپا نمایند و کاخ شاهانه را زینت
 دهند در روز اول جمیع اعیان و حکام شهر و ولایت
 امور بحضور اعلی حضرت شرفیاب شوند بچهار
 چهارم عید نوروز یعنی یکروز بعد از عید رضوان
 ظالم عجم تاجی مرصع بمرز نهاد و لباس مزین
 جواهرات نایب قیمت در برگرد و بجهت میمنت و ام
 سلطنت قصد زیارت حضرت عید العظیم نمودند
 آنجا میرزا رضای کرمانی که مرید میرزا جمال الدین
 افغانی بود بوسائل ممکنه که شرح آن سبب اطاله
 کلام میشود شاهرا یکشت امین السلطان که شخص
 نیک نفس بود شاهرا زنده نشان داد و فرمود تسلا
 جارچن یا شهبافریاد زند که شاه نمرود ماست پس
 از رساندن شاه بظهران دستور داد که احدی حسیق
 ندارد و ارد تکیه شود و فرمود که متقدم بر الهی چنین افتضا
 مینماید که نایب السلطنه شاه است و وزیر جنگ باید
 دولت و ملت مطیع و منقاد او باشند و فوراً بمظفرالدین
 شاه و تمام شهرهای ایران تلگراف نمود که شبانه
 رامیرزا رضای کرمانی کشت و جماعت یا بیه در این واقعه
 متحضر نبودند. پس از اینکه در روز از کشته شدند
 شاه گذشت هیچکس نمیدانست حقیقه شاه

مرد است یا زنده حاجب الدوله محض خسود
 شیرینی و بخیرال اینکه شاه پس از بهبودی بر اثر سو
 ظنی که نسبت باین طرفه دارد حکم قتل عام آنان
 را صادر خواهد نمود خاتماً نشان بر برادر فنا خواهد
 داد مستولاً بعقل وارد زندان شود دستور داد
 تا جناب و رفقا حاضر کنند پس از احضار به دست
 خود در نهایت سعیت او را بقتل رسانید و سپس
 بحضرت روح الله گفت که بدی بدرت را بچشمه
 عدایی کشته اگر تیری نمایی از خطر مرگ مصون
 و محفوظی والا بخت این شد بد ترا بپیگرید رحمت
 فرستم غافل از اینکه حضرت روح الله خود آرزوی
 چنین روزی را مینمود و بدین شعر
 خرم انروزی که گویم آشکار

وصف سلطان بهابروزی در
 خود را ضاک و مستبشر میگرد فی الجملة یا سخش داد
 که پدرم از برای چنین روزی مراتب کسب کرده
 است کشته شدن در سبیل محبوب را بجان مفتاح
 و دست قاتل را میبوسم حاجب الدوله پس از
 شنیدن این گفتار طناب برگردنش بیانداخت و آن
 طفل را زنده ساله در حالی که همچو گل تیسیم مینمود
 بملکوت ایمنی صعود فرمود (۱۳۱۳)

از آقا منتورا و کتیر کرد است و اما بسرای
 اطلاع از شیوه نگارش او یک نامه را که استخراج از
 مجموعه اشعار شعرای بهائی میباشد و اکنون در
 ارض اقدس است درج مینمائیم

سواد مکتوب حضرت روح الله من کل بهاءیه
 " الحمد لله یتائید مشرق عهد الهی این نملهادنی
 " بتحریر این مدیحه علیاً موفق گشته زهی سعادت که
 " خط نالایق این نابود بلحاظ انوران سید وجود
 " مشرف شود و تلفاً طلعات (بقیه در صفحه ۳۲)



=====

وفای شمع را تا زم که بعد از سوختن هر دم
بسر خاکستری در ماتم پروانه می ریزد

=====

یقلم جناب ایوالفاسم فیضی - از بحر بسن

نزد یک نیمه شب بود که غمام احزان بیت را فرو گرفت
ساکنین را خموش عاشقان را ماتمزد و دوستان را
مد هوش ساخت . کمی بعد دانستم که روانه داد
پس از هشتاد سال پروازید و در شمع حقیقت خسته و
نالان پیای شمع افتاد از شوق پرواز بملکسوت
و حضور اب ویراد آسمانی چشمان پر از روح و قدرت
خود را بر افلاک دوخته بی اعتنا به عالم هستی یکمال
آرامی نفس میزند و می خواهد خویشتن را از زهر سسار
کمر شکن هشتاد سال رنج و محنت بی پایان بیرون -
کشید و بسرو را بدی و شادمانی سرمدی وسد .

قلبی که آئینه تمام نمای حقیقت و محبت بود روحی که
اشعه ای از روح الارواح بشمار میرفت حتی در چنین
هنگامه ای از درخشش و لمعان بازنایستاد و برای
ایرازمهر و وفا یکی را می بوسید دیگری را نوازش می
داد و بتیسمی جمیع را تسلیمت میبخشید .

ملائک در جنات علیا شادی کنان ورود میهمانی عظیم
را بیکدیگر تمهینت میگفتند حوریات قدس از غم صرف
جنان بیرون خرامید و باید ع جمال خود را آراسته
و در فردوس اعلی صف کشید و چشم بسرا بسرائی
ورود " آخرین بازمانده پها " ساعات شب را می
گذرانند .

چه شب عجیبی بود چقدر طول میکشید تا بیک
دقیقه از (یقیسه در صفحہ مفاہیل)

شد غمند لبیب جان زازل پای بست عشق

زنجیر قید نیست رو پای بست را

از اشعار جناب غمندی لب لا هیجانسی

آتشوخ بین که تیغ یک داد ه مست را
ترسم که قتل عام کند هر چه هست را
مست است چشم یا روزا برو کشید و تیغ
ای غافلان بخورد مگذا رید مست را
سافر پرست گشتم از آن پس که دید ه ام
سرخوش بیباغ آن بیت ساغرید بیت را
بر خاک اگر جلوس کند آنفرشته خوی
سازد مظاف چرخ برین خاک پست را
ای شاه ملک جان بنشین بر سر پر دل
تا بنگرند صد رنشینان نشست را
کتر دل شکسته ماز پریسا فکسن
از بهر خویشتن بپسند این شکست را
نیود عجب که در صف محشر شود شفیع
شاهد پرست مردم زاهد پرست را
گرگوش باز کنی یثنوی مدام
آهنگ صورت نمه روز الست را

(بغیه از صفحه قبل) آن سپری گردد . . . کاسه صبر
 این عزیزد لها لبریز شد و میخواست یکباره چشم برسد
 بندد و بسر چشم منور و حرارت رسید . پروبال در
 مهرش بسوزد . . . آیا هشتاد سال شکنجه اهل عدوان
 برای این کالبد مقدس کافی نبود ؟ آیا یک بیوفائی
 اهل نفیض برای درهم کوفتن آن قلب حماس و بسر
 و فایس نیبو ؟ . . . از جهان و جهانیان چه دید و بود که
 بخواهد باز در رنزد آنان باشد ؟ این بود که با کمال بی
 صبری نفس میزد تا ساعت موعود فرارند . . . ناگهان
 سپاه غم صحرای قلوب را سیاه نمود و ارواح عاشقان
 جمالش را یما تمس جبران ناپذیرد چارساخت . . .
 لبها نیکه جز تسبیح و تقدیس جمال حق کلامی دیگر
 نیاموخته بودند بی حرکت شد باز تکلم ایستادند . . .
 چشمهائیکه بیک نگاه آخرین در جسمه روحیت حقیقی
 را ابراز میداشتند در هانیکه گاه تبسم در نیای نیک و
 معادت را در برابر چشم میاوردند و گاه تکلم روح را
 با سرار خلوتخانه دوست آگهی میبخشیدند . . . و
 سیمائیکه کعبه مال عزیزان و کودکان بود کل بی حرکت
 و سرود بر فراش نفس بستند . . . دیگر گل رفت و گلستان
 در گذشت . . . گرمی گفتار از بین رفت . . . در روضه
 و صحبت های پایان رسید این پروانه در لدا . . .
 آنقدر در و رشع حقیقت پروبال زد که بالکل بسوخت
 و در ریای شمع اوفتاده جان بداد . گوئی سالهاست
 در خواب شیرین فرورفته . . . یلی خواب پس از عمری

تو گفتم یا شمع * آنقدر سوخت که از گفته پشیمانم
 کرد .
 فرشتگان از شادی پیروازد آمده از اوج آسمانها
 برای استقبال آن روح ایمان و عشق پیا این شتا
 و آن عزیزد لها را بیارگاه عظمت حضرت دست
 راهنمائی کردند عوالم الهی پر از هلله و فریاد های
 شعف گردید و سرود های دلکش روحانی افلاک را
 با هتزاز آورد . ارواح بسرودن اناشید بیکدیگر
 مژده دادند میگفتند :
 " حضرت خانم از جنگ جهانیان بی وفانجسات
 یافت و بخدمت رسید رشتافت . . .
 . . . از تنگنای زمین ناله های حزین مناجسات
 و راز و نیاز یزد رفه آن محبوب در لها ی فراز آسمانها
 میرفت .
 . . . جهان طبیعت یاه و ناله در آمد و فغان چنان
 روح مقدس را بسیار ناگوار یافت بحر محیط موج بسر
 ساحل شرق و غرب میزد و امواجش را با سمه
 میبرد و از غم چنان بیخروشا آمد که خویشتن را
 سخت بهر سوی میکوبید و غریب و مسیح خیر بود
 و میخروشید و سواحل خود را که سالها موطئ
 آن جان جانان بودند با شک خود میبستند
 سالیان در رازشاهد یلایای وارد و ناظر مصائب
 متوالیه بر آن هنیکل زیبا بود و اکنون در فراقش ایسن
 چنین بی فراری مینماید .

بیداری و زحمت بی پایان

بسی گواراست . . .
 اما شمع همچنان سوزان در
 ماتم عاشق خود اشک ریزان
 یماند . . .
 قصه ای از شب هجران
 (۱۰)

هفته ها گذشت که برف

و باران و تگرگ و سیل اهل
 ممالک را امان ندادند .
 در بیشتر نقاط زلزله موسا
 آثار خشم طبیعت یخویس
 نشان دادند (بغیه در صفحه
 بعد)
 (۵۶)

(بنیه از صفحه فین) که قلب عالم تراب از فندان
 آن روح در تب و تاب است .
 اما . . . انسان نخیم جهان خلقت و سرآمد
 کائنات چنان در گرداب مادیت مستغرق بود و به
 نیستی می پیوست که از صعود آن روح ملکوتی بپرخیزاند .
 غرق شهوت - غرق حیوانیت - منہمک در مسعیت
 و منہمک در خود خواهی و زناالت بماند و نفهمید که
 چه گنجینه عظیمی را از دست هشته و چه عطیه الهی
 را از وی گرفته اند نه شاعری توانست قطعه ای -
 جاودانی سراید نه نوازنده های آهنگی ابدی از خود
 بیادگار گذاشت و نه اینکه این قلوب از سنگ
 سخت تر از چنان حیاتی و چنان نفس کاملی بنسبی
 گرفتند و تغییری یافتند .

زاری کردند سوگواری نمودند و برای در گل ماند
 های جهان دعاها و التماسها کردند . . . طبیعت
 نیز همدردی نمود و خاک مذلت بر سر خاک نشینان
 غرور خود پسندی فروریخت . . . ولی . . . اشک کجا
 توانست که تسکین دهد درون دهد و افشای راز دل
 پر خون نماید و نفوس بخاک چسبید و کس نتوانستند
 که اندکی بجهان بالا راه بایند و اشعه ای از عوالم
 روح را ملاحظه کنند .

در این هنگامه عجیب یک نفس بود که تسلی
 اعناق دل محزون گشت . اوزحمت کس جمع پراکند
 بهاء و هادی و نگهبان اسیران اهل شفاست .
 عاشق حقیقی اش از وی دور گردید . . . او ماند و بسک
 جهان بی مهربی و بی وفائی . . . او ماند و یک دنیا رنج
 و زحمت . . . او رفت و شکست محفل او * هم محفل او
 و هم دل او کجا هستند عاشقان جوانش و دلدادگان

جمالش که این قلب گنبد حزین را با اعمال الهی -
 رفتاری آسمانی فداکاری ملکوتی و حیاتی پرازتفسوی
 چنان شاد و مسرور سازند که صاحب عالم آنان را بسر

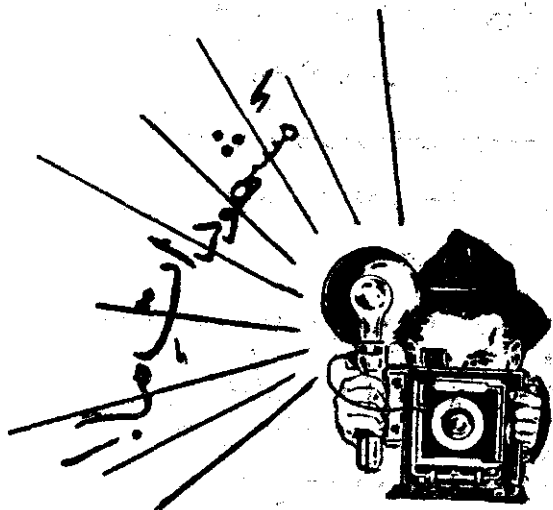
منضمه برادران و خواهران معنوی خود مفتخر و مقرر فرماید
 * * * * *
 * - * ((این راه بهتر از خط آهن است)) - *
 * . . . حضرت عید البهائم یا شخصی ما کست *
 * بصحبت مشغول شدند که حرارت در جمیع اشیا *
 * موجود است اما قوه لازم که آنرا ظاهر کند هم *
 * چنین در عالم دنیانت قوه حضرت بهائم الله *
 * است که حرارت محبت الله یعنی قوه مستوره *
 * در قلوب را ظاهر میکند و در اثر انفکاک او را وسعت *
 * میدهد شرح صد رمی بخشد و راه هدایت مینماید *
 * حال تو هم این حرارت را ظاهر نما و این قوه را *
 * ملکوتی را صاف کن و نفوس را بسر منزل نجات برسان *
 * این راه بهتر از خط آهن است پس ندای ملکوت *
 * الهی نماید نند یحیی معمد آتی ندان کن که راه *
 * را صاف کنی زیرا ملکوت خد از نزدیک شده باید *
 * چنین را می را صاف نمود و نفوس را بچنین صراطی *
 * دلالت کرد . . . *
 * * * * *

اللہ اکبر . . . که چقدر رمادیت ملو از کثافت و خدعه
 مهیج و جذاب گشته . جهان شهوت و امل نه چنان
 پر جلوه و دلبر باشد که عوالم پرنور و خانیت و سرور
 بتوانند یا سانی نغاب از وجه چون آفتاب خود بر
 اندازند . . . کجا هستند جوانان پر شور و پر
 آن چشم برینند و پرنور این دل بینند و بر سر
 شاهنشاهی فردوس الی الی . . .
 سریندگی در آستان مقدس مولای جهان سائید . . .
 بلی نعره های حیوانیت یا ندازه ای -
 جهان نگیر بود که ناله شکیرا این فتنه مظلومه را کس
 نشنید . . . تاریکی جهالت و خورد سری و خود نمائیس
 شهوت وستی و جلوه و زناالت و حاجت چنان جهان
 یشری را فرا گرفته بود که در راهشک در وستا ترا کسند
 . . . صومع این گروه ماتم زد و چگونه در دل لهنسای
 سخت تر از حجر بلعاص موثر آید و فریاد های این جمع
 ستمدیده حاشاکه در ارواح تاریک تر از غیر انقود یابد
 . . . در استان خداد روبرق تصور بسده بهائم
 (۵۷)

۱- یاد حضرت و رفته علیا

در تاریخ بیست و یک دیمه سال جاری احتفالی به یاد بود حضرت و رفته علیا توسط کمیسیون استغالات نمره ۲ لجنه جوانان بهائی طهران تشکیل گردید پس از تلاوت مناجات ناظم جلسه مقصود تشکیل محفل و که شناساندن مقام حضرت و رفته علیا بود بیان نمودند و یکی از الواح حضرت ولی امرالله راجع به مقام روحا ایشان تلاوت شد سپس آقای علی اکبر فسروتی - نطقی ایراد و در طی بیاناتی شیوا حضار را متوجه عظمت و احمیت مقام حضرت و رفته علیا نمودند سپس قطعه ای از يك مقاله بنام نغمه ای از آهنگ هدیج توام یا موسیقی حزین در باره صعود حضرت و رفته علیسا بسمع حضار رسید که اصل آن مقاله در این شماره مندرج است .

این احتفال پس از تلاوت قسمتی دیگر از لوح حضرت ولی امرالله پایان یافت .



مذکور بسمع عدّه ای دیگر از جوانان پرسید .

۳- احوال علمی

از جمله اقداماتی که کمیسیون علم و صنایع و معارف بمنظور ازدیاد معلومات جوانان بعمل آورد است تأسیس انجمن تاریخ و جغرافی است :

اولین جلسه این انجمن روز سه شنبه بیست و نهم دن ماه سال جاری ساعت شانزده و نیم بنام احتفال عتیق تشکیل شد .

- چنانکه از اسم این احتفال برمیآید پروگرام آن - مربوط بتاریخ دیانت حضرت موس بود .
- ۱- فرائت قسمتی از مزامیر د اود توام یا موسیقی (یوسیله میکروفون)
 - ۲- مسابقه يك آیه صریح از تورات اشاره بظهور حضرت اعلی و حضرت بهاء الله .
 - ۳- فرائت قسمتی از امثال سلیمان توام یا موسیقی .
- مهمترین قسمت پروگرام نطق جالب و ميسو ط آتای - روحی روشنی بود .

(بقیه در پشت صفحه)

۲- احوال انقطاع

احتفال باشکوهی بنام احتفال انقطاع در تاریخ بیست و یکم دیمه ۱۳۲۴ سال جاری توسط کمیسیون احتفالات نمره ۴ لجنه جوانان بهائی طهران تشکیل گردید که در آن نمایش راد یوش انقطاع راجع بشیخ حال جناب میرزا علی اکبر حكاك بسمع عدّه ای از جوانان رسید . این نمایش بقدری مؤثر افتاد که اشك از چشمان اکثر حضار فرو ریخت .

امید میرود در آتیهاین نمایش تاریخ توسط کمیسیون

(بقیه از صفحه قبل) نطق ایشان راجع بتاریخ دنیا حضرت کلم و احکام توراہ بود که چهل و پنج دقیقه یحذول انجامید . آقای روشن پس از نطق خود نقشه حرکت بنی اسرائیل را از مصر از نظر حضار گذراندند .

۴- مجمع محصلین دانشگاه

احیرام مدرس مقدس روحانی طهران برای از دیار آشنائی محصلین بهائئ دانشگاه و معاضدت آنان پیکنگ یکر در امور تحصیلی تصمیم بتأسیس مجمع از آنان گرفت و اولین جلسۀ آن در تاریخ چهارم بهمن سال جاری بمنظور بیان این مقصد و اخذ نظریات و پیشنهاد بنا یا حضور اغلب محصلین دانشکده ها تشکیل شد .

پس از قرائت نعتی از خطایات مبارکه راجع بصنفا علم و اظهارات نماینده لجنه جوانان آقای کاظم کاضم زاده در ضمن نطق خویش وظایف جوانان بهائئ را تشریح نموده توجه آنانرا بموضوع عدم مداخله در امور سیاسی و لزوم کسب معلومات امری و غیر امری تواما جلب کردند . سپس پیشنهاد را برای تأسیس کمیسی جهت اداره این مجمع گرفته شد . انتهى

(بقیه از صفحه ۳) باید شمع نورانی محبت اللذکریند تا بتوانند ماموریت اصلی خود را انجام دهند و تشکیلات داخلی جامعه بهائئ صرف نظر از نظم اصلی ادارتی باید روی اصل محبت و روحانیت و اتحاد تأسیس شود تا افراد جامعه نتوانند از محور اصلی امر حرکت نمایند .

یا این شرح مختصر ماموریت اصلی جامعه ماموریت (۵۹)

افراد آن واضح و روشن گردید حال باید دینتعالیم الهی را رب عزیز و اب روحانی یعنی حضرت عبد البهاء روح ما سوا فدا شد را این مورد چه قسم تفسیر فرموده اند و صرف نظر از الواح و آیاتی که در مدت پنجاه سال از سجن اعظم چون غیث هاطل بعلم بشریت باریده است در آخرین و شایای مبارکها الهی راجه مأموریت داده اند حضرتش با وجود انواع دشمنی که دشمنان پرکین در قتل و آزار و تحقیر آن مولای نازنین نموده اند یاران رحمانی را بیان بیان احلی مخاطب میفرمایند : قوله العزیز : " ای یاران مهربان با جمیع ملل و طوائف و ادیان یکمال راستی و درستی و وفای پرستی و مهربانی و خیرخواهی و دوستی مسامحه نمائید تا جبهان دستی سر مست جام فیض بهائئ گردد و نادانی و دشمنی و بغض و کین از روی زمین زائل شود . ظلمت بیگانگی از جمیع شعوب و قبائل بانوار یگانگی میدل گردد . اگر طوائف و ملل سائره جفا کنند شما وفا نمائید . ظلم کنند عدل - بنمائید . اجتناب کنند اجتناب کنید . دشمنی نمایند دوستی یفرمائید . زهر بید دهند شهید بیخشید زخم بزنند مرهم بنهید . هذه صفقا المخلین و سقا الصادقین با وجود این نص صریح و بیان روشن آباشایسته و سزاوار است که افراد بهائئ بجای توجه بجهت و سمت عمومی جریان امور ماموریت عالی افراد نظر خود را حصر در امور جزئی نمایند و بواسطه عدم امتحان نظر در آیات الهی مقام روحانی خود را از دست ندهند است که چنین امری از حاد مان بوازند ما امر الهی دیده نخواهد شد ولی باید افراد را که بتدریج بشا براه هدایت رهبری گشته از حقیق که شر الهی سر مست میشوند بجزئیات این امور و انفعو آگاه نمود باید یا آنان گوشزد کرد که منظور از محبت و وفای صدق و سفا (البته در صفحه ۲۲) (۱۳)

 * (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) *

دوستان عزیز و مهربان اطفال بهائش که يك همگرزند اكار خود را از دست داده بودند و قلوبشان از صدمه و جوان پا کبا زنتح علی مظفري نژاد سوخته و گداخته بود در رهد از ظهر روز جمعه ۲۶-۱۰-۲۴ در محفلی که بباد بود او از طرف لجنه تربیت امری بر پا بود گرد آمد بودند . محفلی پرسوز و مجلسی آتش افروز بود . هنگامیکه آقای صدیق عمادی شرح حال وی را بیان میکردند و صفحات درخشان زندگی کوتا موی را ورق می زدند دوستان در اغدیده می هر یک قطره اشکی چند نشا آن اوراق پراکند میکردند



(مظفري يادل و جان بخدمات اشرفی ميبرد ا نونها لان بهائش را تربیت ميکشد و قفسی در رس اخلاق پایان میافت خود اطفال را بیخانه هایشان هد ایت مینمود . . . چون پدری مهربان در ستهای کوچک آنان را در دست میگرفت و برای ایشان سخنان شیرین میگفت . . . نمونه احساسات پاک اطفال را در قالب این چند جمله میتوان یافت ۳ ای روح مقدس اکنون که در جهان پنهان مفرگردد ای آلا بهر ترین احساسات پاک تربیت یافتگان خود را بپذیر

۴ ای زنده جاویدان . . . دلهای مصمم تربیت یافتگان آن روح پاک بد رفرا تود عالم ا فلاکند . . . یکماه باد در عالم در گوشه بیمارستان بستری بود و یا . . . این همه سحرها بر میخواست و در انظار جمیع مرضی و پرستاران غیر بهائش بلحن ملیح و صوت دلکش باخدا ای بزرگ راز و نیاز میکرد

بعد از مس و پنج روز با وجود مساعی و کوشش که در راه بهبودی و بعمل آمد از علأ خاک صعود نمود و در جنت علیا یطلعات فردوس اعلی و در رك حضیض ارواح مجرد ه اصفیا شتاب کرد .)

وقتی سخنان گویند ه اینچا رسید در يك عالم سکوت و تنهائش فرورفت . . . در عالم خیال یا سمانها شتافتیم . . . در گرد آتش مقدس که در آغوش اسمانها از حرارت قلوب سوخته دوستان شعله ور بود در یدم که مظفري جوان باهنگی ملکوتی مناجات میکند و اشعار حزین میسراید . . . دیدم که چگونه روح پاک او در آن فضای نامحدود با ارواح مجرد ه پیروز از و طبران میکند . . . بنظر میآید که هنوز چشمان پر محبتش که روزی از مشاهده سختی های همنوعان خود اشک آلود بود در پس کود کان در رس اخلاق نکرانست . . . میخواهد باز هم چون پدری روحانی با انها حقائق بزرگ را در قالب الفاظ کود کانه متفهم کند . . . میخواهد . . .

طین اشعار سوزناکی که با او ای حزین در آن جمع سوز و گداز خوانده میشد مرا بخود آورد شاعر میگفت "باز سرگرفت این در و در چرخ چنبری بهر عناب در دوستان طرح نواز ستمگری کرد نهان جمال خود در دل تیره زمین

آنکه به حسن طعن نزد بر رخ ما مومشتری (بقیه در صفحه ۲۲)

در شماره قبل روی سخن یا سخن بان پس از
و شمه از وظایف آنان را متذکر شد و فرمود
یا موهظائف موظفین و ناطقین گفتگو مینمائیم :

کسی که الواح یا مناجات را تلاوت مینماید باید متذکر
باشد که لحن را فقط برای ایجاد روحانیت و حاصله
دادن به کلمات بطوریکه ذهن مجال را یافتن آنرا
بباید بکار میبرند و گرنه تنهها لحن مورد نظر نیست و بنا
بر این از دست زیاد در لحن باید که است و در آیات
شد چه توجه خواننده پیش از همه موضوع را در
دیگران است . در مخاطب بزرگ و مجامع عمومی خوانند
باید طوری بلند بخواند که اشخاص نیز که در فاصله
دوری از او هستند بشنوند و مجبور نشوند تذکر بکشند
خوانند ن دهند . تلاوت آیات را در هر روز هر چه

است ننماید مخ شدن و دست گذاردن روی میز
یا تویبون سخن گفتن یا اشارات و حرکات دست و سر
و بالاخره مشت زدن روی میز همه از معایب نطق و
بدون اثر است اگر مطلقا در آید که مورد استفاده
است یا ما مور با علم خبر و مقصدی مهم هستید شنوندگان
بگوش دل مستمعند و گرنه هیچکس توجه زیادی بسخن
پردازی و حرکات مخصوص ناطقین که سخن مفید نیست
نمیکند بنا بر این اگر در انتخاب موضوع نطق آزادید
میجس برگزینید که بدیع و مورد استفاده باشد و اگر
موضوع نطق معین است بمطالعه بیشتری پردازید و
نکات را که معمولاً توجه نشده است پیش کشید . باید
سخن را بر تواضع و ادب قرار دهید و از فریاد کشیدن
بمنظور برجسته کردن بعضی قسمت های آن پرهیزید

زیرا اگر قسمتی از گفتار مهم باشد نفس اهمیت
آداب معاشرت * و توضیح و تشریح شما پیش از همه چیز موثر

است از برد یاری مستمعین مودب خود -
استفاده ننمائید و رعایت وقت را بدو آنکه تذکری از
آن بمان آورد بنمائید چه آنها تیکه در سخن خویش
با رها صحبت از وقت خود نمود مومرتیا ساعت نگاه
میکنند پیش از همه وقت دیگران را میگیرند و بعلاوه
از اهمیت و وفار سخن خود میگاهند . برای جالب توجه
ساختن نطق تذکری و موضوع غریب لازم است ولی از
حکایت کردن بود استان برداختن باید احتراز کرد در
صورتیکه در میان گفتار معترضه ما حضار را تحسین برداختند
و دست زدند اندکی شامل نمود و بسخن ادامه دهید و
هرگز معاشرا دست تقاضای ختم دستزدن را نکنید
پس از ایراد نطق یا حرکات و جیبه کاملاً ساد معمولی
بجای خود بنشینید و برای شنیدن تذکرات بموقع
حاضرین آماده باشید و البته در تمام محاوره و مجامع
بر نیاتید چه اعتراف به خطا و ختم محاوره نشانه فضیلت است

هر قدر محترم شمرده شود نباید موقوف *****
داشت .

در مورد ناطق نمیخواهم صفات یک
نطق و یا خطایه جاذب و صحیح را که خود موضوع
بحث مهم است تذکر دهم بلکه منظور از کز نکات
است که ناطق یا خطیب از لحاظ رعایت آداب و
مناات باید در نظر داشته باشد .

قبل از همه چیز ناطق باید متوجه باشد که در حالتی
غیر معمولی قرار نگرفته است . تنها او نیست که مقصد
سخن گفتن دارد چه بسا سخنرانها بعمل آمده و
چه بسا خطایه ها خوانده شده است و نقد رها
که او تصور میکند اشخاص در یک یک حرکات و رفتن
ناطق دقیق نبوده اند بلکه همیشه انتظار شنیدن
مطالب عالی و مفید را داشته اند . یاد داشتن این
فکر ناطق میتواند در نهایت سادگی که مهمترین
صفت نطق است بسخن پردازد و بیهوده اشخاص
را متوجه حرکات که خود تصور میکنند موثر و بیس

بنام ا-م * تویی خواند رسید که مراسم بد ریانی حظیره القدس * (شامد)

شما همه جناب ***** صاحب با جناب عبد الصمد ***** انجام وظیفه بود یا تردید
عید الصمد مقصودی را بن شناسید یا رمان از جلوی جلوی ایشان رفته پس از عرض الله ایمنی یا ایشان -
ایشان عبور کرده و فقط بدکر کلمه الله ایمنی اکثرا کتم جناب عید الصمد چون در نظر دارم اطلاعاتی
کرده اید بدون اینکه بن شخصیت و روحیه این مرد راجع به حظیره القدس بین احباب منتشر کنم لذا لازم
روحان بن بیرید . " یک منغزه از حظیره القدس من ملی " دانستم که از شرح احوال



من هم مثل همه شماها اغلب یا نهایت جدیت بد ریانی حظیره القدس مگر مشغول است و اغلب از پهلوی او عبور کرده ام اما شخصیت و روحانیت و ایمان عبد الصمد برای من پوشید نیست و برای

اینکه شما هم از حال و شخصیت او آگاهی پیدا - خوب جناب عبد الصمد شما اهل کجا دستید ؟
کنید لحظه ابر یا او گذرانید و " عبد الصمد در حالیکه تسم پر معنائی بر - اهل یزد
لب داشت . . .

یا اصطلاح یا او مصاحبهای بعمل آوردم اما تصور نکنید مصاحبه من یا عبد الصمد یا سانی انجام گرفت . . . خیر قبل از اینکه خدمت ایشان برسم اغلب فکر میکردم بچه طریق نزد ایشان رفته و از جزئیات زندگانی - این شخص جلیل اطلاع عید ا کنم شاید کلمه مصاحبه از لحاظ خیر نگاری برای عبد الصمد - تا زگر داشت این بود کمد تنها



فکر کردم و طریقی برای مصاحبه با ایشان پیدا .
کردم . یکروز جمعه هنگامیکه عبد الصمد مشغول
و انیت دیدم ام .
- آیا در موقع انجام وظیفه بد ریانی حظیره القدس -
(بقیه در صفحه ۲۰) (۶۲)
(۱۶)

اقتباس و ترجمه

فرهاد پسرد سه ساله ای یون .
 با اینکه هوش خوبی داشت
 فراموش میکرد ساعت روی -
 میزنگاه کند همیشه بکریح
 د بریمد سه میرفت ونهم ساعت
 هم بعد از ظهر بمنزل میرسید
 ماد رش از این عادت او خیلی
 عصبانی بود مجبور شد پرایسش
 يك ساعت مچس بخرک ولی باز هم
 فرهاد بساعت نگاه نمیکرد ود رهر
 جاد برتر از د بگران میرسید .

 فرهاد وساعت
 ((برای کودکان))



آقای سیروس توفیق

که اوهم باید عجله کند وسر وقت
 برسد .
 بهر طور بود ماد فرهاد ساعت
 بزرگ را د رگیش گذارد وا رایسه
 مدرسه فرستاد .
 نیم ظهر بزرگ مدرسه را زد ند
 و بچه ها از مدرسه بیرون آمدند
 فرهاد هم با همبازیهای خود براه -
 افتاد ولی هیچ بفکر ساعت نیود کرد ش
 کتابی از خیالیانها میگذشتند و -
 در مغازه ای میشدند د ر

یکی از مغازه ها بتماشای عکسها مشغول بود ند که -
 ناگهان از کیف فرهاد صدائی بلند شد
 رینگ رینگ رینگ
 بچه ها با تعجب یکدیگر نگاه کردند . فرهاد
 سراسیمه شده رنگش پرید و گفت : چیزی نیست ماد م
 این ساعت را د رگیم گذاشته است که د بر بمنزل نرم
 صدای تهفیه بچه ها بلند شد و گفتند : مگرتو هنسوز
 نمیتوانی سر وقت بمنزل برسی ؟
 اهمیت ند ارد راه من د و راست مرامسخره نکشید
 خد ا حافظ . اینرا گفت و از وسط جمع بچه ها
 بیرون د وید د رحالی که بغض گلویش را گرفته بود و -
 درخواست هر چه زود تر بمنزل برسد وساعت بزرگ را
 روی میز بر تاپ کند .
 بالاخره یا چشمان پرازاشك بمنزل رسید و خود رایسه
 دامان ماد را ند اخت . ماد رش گفت فرهاد امسروز
 اولین دفعه است که سر وقت بمنزل میائی و غذا ی
 گرم میخوری موفقیت ترا (بقیه د صفحه ۲۰)

یکروز ماد رش سخت عصبانی شد و گفت فرهاد تو -
 همیشه د بر بمنزل میائی و یا ما غذا نمیخوری بمدرسه
 هم د بر میروی و چیزی یاد نمیگیری آخر من یا تو چکم ؟
 فرهاد گفت ماد رجان منم تفصیری ند ام
 اصلا یادم میرود بساعت نگاه کم .
 خوب فهمیدم اگر تو اصلا یادت میرود بساعت
 نگاه کن فقط يك چاره هست . ماد رساعت مچس
 فرهاد را گرفت وید یوارها لای میز آویزان کرد وساعت
 روی میز را برداشت و گفت : گوش میدی
 فرهاد از امروز این ساعت بزرگ که کسوک
 فرنگ هم دارد مال تست تو باید انرا بیهمه چابری
 د فت کن این عقربه کوچک را روی يك ربع سه
 ظهر قرار مید هم و کوک زنگ رامس پیچم تاریخ ساعت
 یظهر مانده زنگ یزند و توسط ظهر بمنزل برسی .
 فرهاد یا تعجب گفت : چطور این ساعت بزرگ را
 همه جاییم اگر بچه ها اینرا ببینند مرامسخره میکنند .
 ماد رگفت نه عزیزم اگر هر کس این را ببیند مس فهدد

تاد ست اوراگیرد و از غرقايش رهائي * * * * * کشتي بسيار و از ملل و طوائف * * * * *
بخشد اخوند يا الحى عجيب و اوازى * * * * * نهننگ آتشس * * * * *
- ۳ -

د رشت گفت گت * * * * * (خلاصه شماره های قبل) * * * * * روان بودند .

جهنمگت سن * * * * * د رسنه ۱۲۹۰ شمسن هجرى کشتى موسم به "انى که عازم"
شيطاسن من المص * * * * * روسيه است د رساحل د رى اى انزلى لنگرانده اخته و مسافرين
سن و رسم نمچون * * * * * د رفهوه خانهاى يانتظار حرکت کشتى نشسته اند . د ر گوشه اى
سن سفالين فرخ * * * * * "الحيل د رفکراننده کيد مى خود را از مکايد گودون برهانند . د ر
ميشن ؟ از استماع * * * * * "میان آنان شاعرى و افورى به مشيرين زبانى مشغول و اشعارى را که
اين جواب مفرون * * * * * "انشاد مينمايد . صد اى تحسبن رفقايش بلند شد هوشاعر ترياكى
بصواب صد اى * * * * * "رايموجود و سرور مياورد . د ر اين هنگام اخوندى تمام عبار که جز
خنده حضار و * * * * * "مسافرين کشتى بود وارد فهوه خانه شد ه و با ورود خود عيش حاضرين
تماشا چيان بلند * * * * * "رامنخص ميسازد و سپس يد ستورا اخوند مرید انش بجمع ترياكيان
شد بعضى از جهل * * * * * "حمله ورميشوند . . . عاقبت گرز و افورچماق تکفير را د رهم ميشکنند
آخوند متعجب * * * * * "سوت کشتى قوب حرکت را اعلام ميد ارد هريك با عجله بسوى
و برخى د بندارى * * * * * "کشتى روان ميشوند . د ر اثر عجله و شتاب مسافرين اخوند
اوزاتحسين من * * * * * "ياب پرتاب ميشود .
نمودند آرى * * * * * "بفيلم جناب اشراق خساروى * * * * *

محتاج کفرود بين بن مشتري

نیست * گروهى اين گسروهى ان پسند ید .
اخراکاريکى از مریدان پای همت را برفتاد اورده و
آخوند را از اب بيرون کشيد . ورود اخوند بکشتى با
آن لباسهاى سنگين که از اطرافش آب ميریخت پس
تماشانيبود خصوصاکه اين بزرگوار راضى نشد سسرش
آنى از ثقل عمامه اسوده باشد بمحض خروج از آب
عمامه خود را از سطح اب گرفته روى سرنهاد تا مردم از
عمامه بمقامش پى برند غافل از انکه شاعر گفته :
اى عمامه گشته علامه * نیست علامى بعمامه
نیم ساعت بعد کشتى پراه افتاد و مسافرين هريك به
چای خود فرار گرفتند آخوند نیز خورچين خود را به
گوشه نهاد و نشست و بازوى خود را بيان تکيه داد مریدان
نیز د ر اطرافش نشسته و هريك سخن ميگفتند مسافرين

العز والاحتسرام را
برای مریدان شرح میداد و قید احوط و اتسوى را
نیز کاملاً مراعات مينمود . گاهگاهی یکی از بیسروان
مسئلهای از احکام دین نیز میپرسید و شیخ جواب
میداد و در ضمن بهر طرف نگران بود و هیچ نقطه
را از نظر دور نمیکذاشت ناگهان چشمش به جمعی
یهود افتاد که د ر گوشه اید و رهم مجتمع شد ه و
اثاثیه خود را د ر طرفی نهاده یا نهایت تاسف و تحسر
چشم بهم دوخته و نگاههای حسرت آمیزی با طراف
میانکنند پس از مدتی یکی از آنان که جسرتش
از دیگران زیاد تر بود برخاسته بجنانب مریدان
قفقازی رهسپار شده د ست ادب پرسینه نهاد
و سلامى گرم و نرم بمراد و مریدان داده گفت تقاضا
میکم یکی از شما محبتى کند و (بنیه د ر پشت صافه)

(بقیه از صفحه قبل) قدم رنجه فرماید و آتش برای ما بیفزود تا غذای فراهم کنیم . آخوند با خشنونتی تمام گفت ای کافر ملعون کاری بجائی رسیده که مسلمانان را بخد مت خود وادارمینمائش نزد يك میا که تکلیف مرا زیاد میکنی و اثاثیه ما را نجس میسازی بروم شو چه فضولیهام مسلمان باید برای تو آتش بیفزود ؟

انگاه بفرید ان نظرتندی انداخته گفت آیشك لمر این یهودی ملعون را تا جان دارد بزنی که چنین جرئتش کرده و طلب خدمت از مسلمان مینماید .

فرید ان اخوند بکمرتبه هجوم آورده . بر سران بینوا تاخته و هیاهوی راه انداخته . در ضمن یکی از فرید ان یاشاره اخوند پاره آتشی از منفل برداشته مخفیانه روی اثاثیه جناب حاخام که عالم یهود و دانشمند آن قوم بودند اخت . آخوند قفقازی پس از خنده طولانی فرمود ملعون میخواست ما برایش آتش روشن کنیم ؟ الان آتشی برایش برافروزم کس به خرمن عمرش را بسوزاند . . . اینها کافرنند . . .

دینند . . . مالشان حلال است . . . خونشان حلال است . . . حاکم و رفقای دیگرش چون رفیق خسود را در معرض سرب و شتم جماعتی مسلمین یافته بیه مساعدهت شتافتند و بعجز و لایه و تریه و اثاثیه عیسوی تقصیر را خواهان بودند اما کی میشوند ؟ این کیسرو در و دیبا هو و قیل و قال رویشدت میرفت که غفلت فریاد حاخام بلند شده نعره میکشید و میگفت . . .

. . . وای . . . وای لحافم سوخت . . . تو شکستم آتش گرفت . . . ادونای . . . ادونای . . . موشه

پس تو فریادم بپرس . . . وای لباسها . . . خرجینها همه و همه میسوزد یا موشه بن عمام ای پدر مسلمانان ابرانیم بیچاره بودند بجز ولایه مشغولو کمک میطلبیدند که کسی پیدا نشود و ان کفش خانان

سوز را خاموش سازد .

یکی پرسید چرا خودتان خاموش نمیکنید ؟ مگسر دست ندارید ؟ بروید آب بریزید . . . مگر عقل ندارید ؟ حاخام دستن بر سر زد و گفت برادر چه کنم رو ز " شایاط " است " شایاط " دست با تشرزدن - حرام است اگر روز " شایاط " نبود که این مصیبت بسزمانیامد . خدا یا . . . موشه پس نو بفریاد رس مسلمین خیراندیش که اکثریت مسافریین کشتی را - تشکیل میدادند و همه کربلائی و حاجی بودند بعضی از زیارت مشهد برو میگشتند و برخی زیارت مکه میرفتند با فریاد های مهیب و خنده های پر صدای یهودی های بینوا را مسخره میکردند و استهزای نمودند و ابد اکس دست محبت بجانب آنان دراز نکرد و ای براتسش مصیبت آن ستم دیدگان نریخت . آخوند قفقازی بسا لحن بزمج و دلخراش خود آتش فتنه را دامن میزد و کلمات لعنت و نفرین با اطراف و افراد پرتاب میفرمود

در این اثنا یکی از مسافریین کمبری بزرگوار و شخصیتی باوقار بود گوئی از مشاهده این اوضاع نفرت او ر متاثر شده و آثار محبت بمظلومان از ناصیه اش آشکار بود دامن دهنش بکمر زد و چون دین ظرف پر از آب را پس روی بساط مشتعل یهود ریخت و ان ستم دیدگان را از آسیب شعله جانسوز رهانید و نهایت محبت رانحیت بنانان مجری داشت . این رفتار بزرگوار توجه عموم را جلب کرد بعضی زبانیتحسین و برخی لب بنفرین گشودند آخوند قفقازی از اعتراض بیرون آمده پیدر بزرگوار گفت مگر نمیدانی کما بین یهود عنود دشمنان دین وعد و ائین حضرت سید المرسلین علیه الصلاة والسلام هستند ؟ مالشان و جانشان مباح و حلال است و مراعات حالشان حرام ؟ چرا بمساعدهت آنان نیام کردی ؟ (بقیه در شماره بعد)

(بفیه از صفحه ۱۷) تبریک میگوم .

متشکرم مادرجان ولی نمیدانید بچه ها چقدر در مراسم سرخه کردند وقتش صدای زنگ از کیف من بلند شد . . . من هرگز این ساعت پرسیرو صدای فصول را یاخود بیجاان نمیمم زیراطاقت مسخره مردم راندم ساعت کوچک خودم را بمن بد هید سخن خواهم کرد بده آن نگاه کم بود ره جاسر وقت حاضر باشم . . . انتمی

(بفیه از صفحه ۱۶) مورد آزاروشتم اعدا واقع شده اید ؟ چرا . . . چند سال پیش گاهش فحش داد موگاهاش بسا سنگ بمن حمله نموده اند .

فیل از اینکه یا بن خدمت مشغول شوید چه میگردد ؟
مخازده اشتم وکاسین میگروم .
چطور شد کسب را ترک کردید ؟
اوضاع کسب سخت شد و فروش نداداشتم .
چند سال است بدین خدمت مشغولید ؟
تقریباً ۵ سال .

آیا از شغل خود راضی هستید ؟

هنوز سئوال خود را کامل نگرد هیو دم کعبید الصمد بسا لحن خشن ولی یا نهایت روحانیت و صداقت رو بمن کرد گفت :

آقامن خود طالب این خدمت شدم مشاغل دیگربری برای من تهیه شده بود ولی آنها را قبول نکردم .
چه حوادثی تا بحال در هنگام انجام وظیفه شما اتفاق افتاد هاست ؟

هیچ حادثه و اتفاقی نیفتاده هاست فقط چند سال پیش یک شب سرتش از حظیره القد من شد و قالی و اثاثیه مراد زد برد من راض هستم زیرا تا انوقت خیالم تا راحت بود حالا کاملاً آسوده خاطر هستم
آیا حاضرید شغل خود را بد دیگری بد هید ؟
خیر خیر هیچ وجه من از دین و جسدان اینسن

شغل شریف را قبول کرد مو تا آخرین لحظه ادامه خواهم داد .

خوب جناب عبد الصمد بفرمائید هرگساره از خارج یا تلفن یا حظیره القدس صحبت کنند من

گوئید کجاست ؟

فقط میگوم ۲۸ - ۵۵

چه آرزوئی دارید ؟

هیچ آرزوئی ندارم فقط امید دارم که تا آخرین لحظه بخدمت خود ادامه دهم .

من پیش از این مصاحبه روز هائش چند هنگامیکه

نمایندگان کانونشن سال ۵۲ بدیع در حظیره

القدس بودند حضور داشتم اغلب هنگام محضر

آهنگ ملیح و دلنشین مناجات عبد الصمد را

میشنیدم و میدیدم که او در حالیکه اولین اشعه

زربن افتاب برپیشانی نورانیتر افکنده شده

بود مقابل در ب حظیره القدس ایستاده و بالحن

خوش باخدا ای خود مناجات میکند . عبد الصمد

هر روز از ساعت شش صبح تا ۱۱ الی ۱۱ شب بانجام

وظیفه خود بدون احساس اندکی خستگی مشغول

است و گاه بگاه نیز باطهارت بعد از نیمه شب که

سافری از راه میرسند بدون اینکه درمای احساس

تا راحت کند در ب حظیره القدس را بروی میمانان و

سافری عزیز و لایات یا چه رمای خندان میگشاید از

تصحیح
در شماره دوم در ستون منایقات صفحه ۲۱
سطر ۴: بجای شماره چهارم اشتباهاً شماره
سوم چاپ شده است متعسف است
تصحیح فرمائید

(بقیه از صفحه ۴) دعوت مینمایند. اندازات
 سماویه قلم اعلی و تبیینات حضرت عبدالبهاء در
 سفرانسیکوود ریاریس (طبق شرح متدرج در کتاب
 شاهراه روشن نشریه هفتگی شماره ۴ صفحه ۷۰۷) ا
 برای جلوگیری از وقوع این بحران عظیم در جامعه
 بشری بوده است. این وقایع ما را بر این اختیار فکری
 حکایتی میباید از د کهد والنسن وافواه جاری است و
 شاید بعضی در ایام حضرت عبدالبهاء روح الوجود
 لمظلومیته الفد الزلسان اطهر شنید هباشند :
 شخص بینائی روزی در قبرستان کوری را دید و برای
 تفریح یا ونزد یک شده شدت پیشانی خود را باو
 زد کور گفت مگر کوری که توانم بینم؟ گفت بلمتوهم
 مگر کوری گفت آری هر د و با هم مانوس شدند و بر فاقیت
 در قبرستان نشستند شخص بینا مقدم آری پول زد
 از جیب در راورد و بگورداد و گفت اینها را دارم -
 ولی نمیدانم چه پولی است اگر میشناسی بمن بگو -
 کور که پول طلا را در دست احساس نمود طمعش
 بچوش آمد و اهسته پیناه قبری غلطید و خود را -
 مخفی نمود بینای کور نما فریاد بر آورد رفیق پول مرا
 بد صدائی نشنید گفت خدا یا اگر مظلومیتم برتسوی
 معلم است این سنگ که میباندانم بیاید زد ^{بچورد}
 کور که اورا چون خود کور میدانست پیناه قبری دیگر
 خرید شخص بینا بترتیب سابق بد فعات سنگی
 بزرگانوشکم اوزد و هرد نعه کور خود را یامید کوری
 طرف پیناه قبری دیگر میکشید . بالاخره بینسا
 فریاد بر آورد که خدا یا . . . اگر بر آنکه عدالت -
 جالس و میدانی که بمن ظلم شد ما این سنگ بزرگ بر
 فرق کور فرود آید و اورا از نعمت حیات محرم نماید
 کور فریاد زد که بس کن کهد انستم که تو چون مسن

تا بینا نوشتی ومن بینم و میزنی بمسایوست رایگبسر
 و مرا برین جهت از حیات محرم مساز .
 باید دید که آیا جامعه انسانی بالاخره فراموشست
 کور قبرستان را نشان خواهد داد و احساس خواهد
 نمود که سنگ حوادث و انقلابات این عصر در
 دست تصادف نیست بلکه بیدغیب منتقم حقیقی
 بحساب و از روی بصیرت برهیکل او فرود میاید ؟ آیا
 اولاد انسان عاقبت در رگی خواهند نمود کما گزند رات
 قلم اعلی را نصب العین خویش نمایند و بنصیحت
 ناصح حقیقی طریق صواب و صراط نجات را نیابند
 و در آن سالک نشوند بعد از این همه مقدمات و -
 اعلان خطر لا علاج منتقم بینای علم سنگ مجازات
 را بر فرق آنان خواهد کوبید و آنها را رهسپار روانی
 یوار و نیستی خواهد فرمود ؟
 ما اهل بهامید انیم که این ضریب اخیر که منجر
 اضمحلال و زوال عالم انسانی گردد در مورد پید ان خواهد
 کرد و در آخرین در فایق یاس و محرومیت ناگهان کوب
 اقبال اولاد بشری فروغ دلیند بر طالع خواهد نمود .
 علم صلح اکیرو بعد صلح اعظم در قطب آفاق یا هتزاز
 در خواهد آمد . پنیفعلت از گوش ملل جهان بیرون
 خواهد رفت و حجاب های نفس و هوی و تعصب و -
 تقلید از چشمان آنان بر طرف خواهد گشت . در وران
 صلح و آشتی و وحدت و یگانگی و بر خورد آری از علم
 موبد بدین فرا خواهد رسید و کاخ رفیع نظم بدیع
 جهان آرای الهی بر اینا انسان سایه مجد و -
 عظمت خواهد گسترد . و سوف ترون الارهی -
 یومئذ جنه الایس چشم سردیده خواهد شد و
 ثمرات علم و عقل در ظل هدایت و موافقت دین
 خدمت گذار واقع سعادت و نیک بختی عالم
 انسانی خواهد گردید . انتظمن

(بقیه از صفحه ۱۴)

مهره داغ بردل لاله بزد ز فرقتش
 لاله از این جهت بود در همه عمر آرزوی
 در دل نرگس این خیر سختگر نمود اثر
 و زنه چرا فرو چکد زاله ز چشم عیبری
 ظایر خلد آسمان چند صباح در جهان
 نغمه باهازد و رفت ز ارض اغیری
 رفت که بی حجاب تن جلوه کند در انجمن
 صوت ملیح را کند رمز مهم دبیری
 تا که بچنت ام محضر طلعت قدم
 ساز کند بزیرویم نغمه مدح گستری
 با ملکات فاضله و زمکات فائده

شد بجهان لامکان مورد غبطه پیری
 کرد ندا خرد بصدیق و یگفت طالبیا
 سال صعود وی شمر (یاد اید مظفری)
 آهنگ بدیع - از آستان قدس الهی با کمال عجز و
 ایتهاال راجح و ملتسمیم که آن متصامد الی الله را
 غریق بحر رحمت فرموده و به یازماندگان آن مرحوم
 صبر جمیل عنایت فرماید .

(بقیه از صفحه ۸) مقدمه اهل سرادق عصمت
 مشهود گردید در مخزن آید به محفل طمانند و آن
 خدا لفضل عظیم . خدمت اغضبان سدره الیهی
 و او را قلد وجه کبریائی روح و ذاتی و کثرتی لقراب
 اند امهم الفدا اعرض عبودیت و فنا سرمان جزای جبار
 و جریرات ایلم وصال زاد را این دعوت فراقی میکشم
 یارب چه چشمه ایست محبت که من الزام
 يك قطره آب خوردم و دریا گریستم
 و به تلافی در آتی از نعم ایام وصال عمری عذاب الیم
 فراق باید کشیده جمال قدم جل جلاله با حضرت فص
 الله الاظم قسم میدسم که این طیرفانی را از تقس هجر
 برهانم یگلشن وصل برساند و همین رجا را خدمت
 ورقه علیا روحی لترا بقد مسها الفدا امینما یم کمد رروضه
 مبارکنا این خاندان مزاد مهجور را یدعای خیریاد و شاد
 فرماید و رینا الایهس سوال مامع العجیب .

(احقرا لایحیاء روح الله این و رفا)
 در این مقام لوح مبارک که از کلک گهر بار حضرت
 عبد الیها ارواحنا فدا جاری گشته درج میشود .
 - لا هو الا یهس * -

ای متوجه الی الله امروز صبح فدا بانوار طلعت
 روح الله روشن و منور گشته است و جام هدی -
 بصهبای انقطاعش طافح شده رویش چون بد رضیر
 در افق فلک اثیر تایان و پوی خویش چون گل و ریحان
 برد و جهان عنیرفشان این طفل خرد سال گویا از
 ندی فدا پرورده شده بود و از جام جانفشانی سر
 گشته بود الیوم در سلکوت ایهس بارخن چون -
 آفتاب و ظالم فرخس جهان تاب فریاد بالیت قیومی
 یعلمون بما غفروا ربی و جعلنن من المکرمین من نزل
 گون هوش را این شورش میشوند .

(بقیه از صفحه ۱۳) که در این بیانات مبارک تعلیم داد
 شده فقط یک تعارف ظاهری و یک لب خندان و
 نیافه متبسم نیست بلکه یاید بفرموده مبارک " یا جمیع
 طوائف و قبائل چه آشنا و چه بیگانه نهایت محبت و
 راستی و درستی کرد و مهریانی از روی قلب نمود -
 بلکه رعایت و محبت را بدرجه ای رساند که بیگانه
 خود را آشنا ببیند و دشمن خود را دوست شمرد
 یعنی اید اتفاوت معامله گمان نکند . "

((بقیه در شماره بعد))

ش
ن
م
ی
ن
م
ی
ن
م
ی



«گروسی پسر» *

هنگامیکه آوازه قلعه شیخ طهرس یگوتر اهل
سنگسر رسید زنی بشوهرش گفت : این همان
واقعه ایست که حاجی ملا باقر (واعظ معروف
سنگسری) مکرراً بمائیت و نصرت اصحاب فائم فر
هر فردی می باشد پس آاده سفر شو . همگی یسو
قلعه رفتند . هذنامینه خیرشهادت پسر جوان را
پدرش شنید بحمام رفته دست و پای را خضاب نمود و
گفت الحمد لله برای پسر عروس کردم (از تاریخ ظهور^{الحق})
* (یک حکایت از تاریخ نبیل) *

روزی در اثناء سیاحت حضرت بهاء الله در زمان دران
در رویش جوانی متخلص بمجدوب و مستی بمصطفی یک
سنندجی بالیا برزنده و موثق زولیده در کنار راه
نشسته بر روی آستر مشغول طبع بود با ملاطفت از
او پرسیدند که رویش بچه کار مشغولی ؟ که رویش
یا خوشنوتوبی اعتنائی جواب دهات " مشغول پختن
و خوردن خدا هستم ! " از بساقت آن جواب و
عدم تصنع و صراحت او تیسم فرموده با ملا طفت و
مهربانی با وی مکالمه آغاز کردند و قیفه ای چند
نگذشت که آن جوان در رویش مفتون و مجذوب
جمال و کمال آن مظهر ذی الجلال گردید و در
سلک پیروان درآمد و نیال مرکز حضرتش یا شور و سرور

مسابقه
(جایزه یک کتاب نفیس)

- ۱ - مقصود از "صحیفه صحرا" که در
الواح مشیعه الهیه مذکور است چیست ؟
 - ۲ - لوح مبارک ناقوس در کجا نازل شده و شرح
نزول آن چیست ؟
 - ۳ - مقصود از ارض جدره که در الواح جمال
قدم جل جلاله مذکور است کجاست ؟
- یا سح سئوالات فوق را در صفحه ای سرقم داشته
و به آدرس این مجله ارسال دارید .
مدت قبول جواب ها از این تاریخ الی بیست و
چهارم اسفند ماه ۱۳۲۴ خواهد بود .
به یکی از صحیح ترین جوابها بحکم قرعه علاوه بر
عین جواب یک کتاب نفیس پرم جایزه تقدیم خواهد
شد .

زاید الوصف روان گشت و بالیده اشعاری عارفانه
و عاشقانه انشا نمود که ترجیح آن چنین بود :
انت شمس الهدی و نور الحق
اضهر الحق با ظهیر الحق